

Historiology; From Reconstruction to Deconstruction: A Critique on the Book “*Deconstruction of History*”

Sayyid Abolfazl Razavi*

Abstract

Manzello's encounter with the nature of historical cognition and the quality of its achievement on the two epistemological horizons of modernism and postmodernism in the light of the three historical approaches of reconstructionism, constructivism and deconstructionism in the transition from modernism to postmodernism, with the subtle difference between the two concepts of "historian" And the "history-researcher" is considered to be examined. The historian who lives in the discourse space of the realization of the historical subject, immersed in modern conditions, experiences and compels the resulting comprehension of history and creates historical documents. The "history-researcher" lives in the contemporary discourse space and thinks in accordance with the structural and discourse requirements of his time and communicates with history. The history-researcher, both in the sense of reconstruction-construction and in the sense of deconstruction, presents his narrative in the light of narration and passing through events. A detailed description of the above-mentioned three approaches is considered by Manzello's book entitled “*Deconstruction of History*”, which is examined in both negative and positive aspects.

Keywords: History, Historiology, Narrative, Reconstructionism, Constructivism, Deconstructionism.

* Associate Professor in History, Kharazmi University, Tehran, Iran, Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

Date received: 30/03/2021, Date of acceptance: 28/08/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ‌شناسی؛ از بازساخت تا واساخت:

نقدی بر کتاب واساخت تاریخ

سید ابوالفضل رضوی*

چکیده

مواجهه مانزولو با ماهیت شناخت تاریخی و کیفیت حصول آن در دو افق معرفتی مدرنیسم و پسامدرن در پرتو طرح سه رویکرد تاریخ‌شناسانه بازساخت‌گرایی، برساخت‌گرایی و واساخت‌گرایی، در گذار از مدرنیسم تا پسامدرن، با تفاوت ظریفی که نوشتار پیش رو میان دو مفهوم «مورخ» و «تاریخ‌شناس» قائل شده است، موردبررسی قرار می‌گیرد. مورخ اندیشه‌گری که در فضای گفتمانی تحقق موضوع تاریخی زیست می‌کند، مستغرق در شرایط عصری، تجربه‌زیسته و فهم قسری حاصل از آن به نگارش تاریخ می‌پردازد و مدارک تاریخی را پدید می‌آورد. «تاریخ‌شناس»، در فضای گفتمانی معاصر زندگی می‌کند و متناسب با مقتضیات ساختاری و گفتمانی عصر خویش می‌اندیشد و با تاریخ ارتباط برقرار می‌کند؛ تاریخ‌شناس، چه در مفهوم بازساختی - برساختی و چه مفهوم واساختی، در پرتو رخدادگویی و عبور از رخدادها، روایت خود را عرضه می‌کند. شرح مفصل فرازوفروود رویکردهای سه‌گانه مذکور مورد اهتمام کتاب مانزولو با عنوان «واساخت تاریخ» است که در دو وجه سلبی و ایجابی موردبررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ‌شناسی، روایت، بازساخت، برساخت، واساخت.

* دانشیار تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

۱. مقدمه

هم‌چنان‌که گذر از قرون وسطی، طلوعه رنسانس و آنگاه مدرنیسم متعاقب آن در قرونی متمادی، موجبات دگرگونی در بینش و روش تاریخ‌شناسانه را فراهم آورد، عبور پر ابهام و ابهام از مدرنیسم به سمت پست‌مدرنیسم نیز به همان‌سان، بینش و البته بسیار بیش‌تر و عمیق‌تر، روش تاریخ‌شناختی را تحت تأثیر قرار داده و نگرش یا نگرش‌های چند سویه‌ای را در عرصه معرفتی تاریخ پدید آورده است. نگرش‌های مذکور - از این حیث که به‌مانند پروژه پست‌مدرن، فاقد ثبات و چارچوب‌های فراگیر موردپذیرش عام است و به جهت ماهیت گذرا و متغیر خویش مقبولیت تام پذیرفته است - دعاوی چندی را به ارمغان آورده که ساز کار معرفتی تاریخ را سخت متلون کرده است.

اگر روزگاری بحث بر سر علم بودن یا نبودن تاریخ دعوی اصلی مدعیان بود و معمای مدرنیته، فیلسوفان تاریخ را به تأمل بیشتر بر مقوله‌هایی همانند: عینیت، علیت، تبیین، تعمیم، گذشته‌گرایی و یا اکنون‌نگری و ... در چارچوب معرفتی برخوردار از نظم، ثبات، قانون‌گرایی، وحدت و انسجام در دستور کار مدرنیسم وادار می‌کرد؛ با طرح ادعاهای پست‌مدرنی، تاریخ‌شناسی و ملاحظات معرفتی و کارکردی آن، به نحوی هر چه بیش‌تر کیفی‌تر محل نزاع واقع شده و پارادایم‌ها روشی نوظهوری را پدیدار کرده است. درگذر از مدرنیسم به پست‌مدرنیست تاریخ‌شناسانه، به‌مانند سایر عرصه‌های معرفتی، به نظر می‌رسد جریان‌های ساختارگرا، پساساختار و به‌ویژه چرخش زبانی و چرخش روایتی سهم مؤثرتری داشته‌اند. درحالی‌که مدرنیسم با افق دید و گستره خاص خود، زمینه‌های تکوین و تحول برداشت‌های چندی را در عرصه معرفتی تاریخ پدید آورد که می‌توان آن‌ها را از دو حیث کلی: (۱) رهیافت‌های تجربه‌گرایانه، طبیعت‌گرایانه، پوزیتیویست، نظام‌مند و برخوردار از چارچوب قابل‌تعریف (۲) هیستوریسیست، انسان‌گرایانه، درون‌برون‌گرایانه، و نظام‌مندی کیفی‌تر بعضاً فاقد تعریف؛ موردنظر قرارداد؛ پروژه پسامدرن ضمن پاسداشت میراث اصلی مدرنیست در عرصه تاریخ‌شناسی، میراث مذکور را هر چه بیش‌تر کیفی‌تر می‌بیند و بر آن است که تاریخ را چه از منظر هستی‌شناسی و چه معرفت‌شناسی، متلون، متکثر و لذا پویاتر معرفی نماید.

درحالی‌که عمده تلاش‌های مدرنیستی بر روی مفهوم و واقعیت «تبیین» (Explanation) به‌عنوان دستاورد نهایی مطالعه تاریخ‌شناسی و چگونگی نیل بدان (چه با تأمل صرف بر روی داده‌های منابع و مدارک و عدول صد در صد از نظریه‌ها و حتی نظرگاه‌های پیشین،

و چه با بهره‌گیری از نظریه و به‌اصطلاح برساخت‌ها و چارچوب‌های پیشینی) متمرکز بود؛ عمده تلاش‌های پست‌مدرنیستی معطوف به ماهیت تبیین، خصلت ثابت یا قراردادی آن، بودنی یا ساختنی بودن آن و بالاخره ماهیت زبانی، ادبی، بلاغی و در یک‌کلام روایتی بودن آن است. در همین جهت، معرفت‌شناسی تاریخی (ساز کار تکوین و تحول علم تاریخ)، جایگاه تاریخ‌شناس و محقق تاریخ را در تحقق معرفتی تاریخ، چگونگی بهره‌گیری از مدارک و منابع، حیث نظرگاهی و درنهایت سبک (طریقی که حاصل کار خود را بدان عرضه می‌کند و به‌اصطلاح انشا و طریق نوشتن تبیین خود برای مخاطب) او کاملاً ماهیت ادبی-روایی به خود می‌گیرد و از منظر قراردادی و بنیان‌های نه‌چندان ثابت قابل درک نشان می‌دهد. بررسی و تحلیل آنچه طرح شد، موضوع کتاب مانزلو است که با عمق و گستره‌ای قابل توجه، رهیافت‌ها و پارادایم‌های تاریخ‌شناسانه را نقد و تحلیل کرده تا نظرگاه پست‌مدرنی خویش را از حیث رویکرد «واساختی» تاریخ، مقبول و موجه جلوه دهد.

۲. نقد بیرونی و ابعاد شکلی کتاب

۱.۲ نویسنده

«آلن مانزلو» (Alun Manslow) انگلیسی، استاد بازنشسته دانشگاه استافورشاير، آثار چندی را با رویکرد پست‌مدرنی یا همانا واساختی در حوضه تاریخ تألیف کرده است که از آن جمله «تاریخ نو» (در سال ۲۰۰۳)؛ «آینده تاریخ» (۲۰۱۰)؛ «روایت و تاریخ» (۲۰۰۷)؛ «تاریخی درباره تاریخ» (۲۰۱۲) و «تألیف گذشته؛ نوشتن و بازاندیشی تاریخ» (۲۰۱۲) است (ر.ک: مانزلو، ۱۳۹۴: ۱۸). چنان‌که از محتوای کتاب برمی‌آید، به نظر می‌رسد مانزلو در پرتو سال‌ها تدریس، تحقیق و تألیف درباره تاریخ و تاریخ‌شناسی، برتری رهیافت واساخت‌گرایانه را به‌عنوان رویکردی که نقاط قوت سایر رهیافت‌ها را در خود دارد، پذیرفته و سعی در تقویت بنیان‌های جدید در شیوه تاریخ‌شناسی کرده است (مانزلو، ۱۳۹۴: ص ۵۷).

۲.۲ شناسنامه اثر

عنوان: واساخت تاریخ

نویسنده: آلن مانزلو

مترجم: مجید مرادی سده

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴

تعداد صفحات: ۴۰۷ صفحه

شمارگان: ۱۰۰۰

۳.۲ ساختار و فصل‌بندی مطالب

واساخت تاریخ، در یک مقدمه تقریباً طولانی، نه فصل اصلی که موضوعات موردنظر را نقد و تحلیل می‌کند و فصلی که به نحوی تفصیلی واژه‌ها و مفاهیم مهم و پرتکرار کتاب را شرح و بسط می‌دهد، تنظیم و تبویب شده است. یادداشت بیست صفحه‌ای مترجم نیز در آغاز کتاب آمده که تا حد زیادی طرح و دستاورد موردنظر مؤلف را، هرچند با قلمی تقریباً ثقیل ناشی از وسواس و دقت زیاد، برای خواننده فارسی مختصر و مفید می‌کند. مقدمه وزین مترجم از این جهت جالب است که زمینه را برای بومی کردن مفاهیم پرکاربرد که ژانر اصلی کتاب بر پایه آن‌ها قوام گرفته است را هموار می‌کند و مخاطب را با آسودگی خاطر به مطالعه کتاب ترغیب می‌نماید. در کنار مقدمه تفصیلی کتاب که شرح روش، ساختار و نحوه پرداختن به مباحث و از جمله تبارشناسی رهیافت‌های موردبحث در کتاب را در خود دارد، فصول دیگر با عناوین: گذشته در اکنونی متغیر؛ تاریخ به مثابه بازساخت/برساخت؛ تاریخ به مثابه واساخت؛ مشکل تاریخ و اساخت گرایانه چیست؟؛ مشکل تاریخ بازساخت گرایانه/ برساخت گرایانه چیست؟؛ میشل فوکو و تاریخ؛ هیدن وایت و تاریخ و اساخت گرایانه؛ نتیجه؛ مباحث موردنظر را بررسی، نقد و واکاوی می‌کند. واژه‌نامه توصیفی که در مفاهیم پرکاربرد را توصیف و تشریح می‌کند؛ راهنمایی برای مطالعه بیش‌تر که به معرفی پژوهش‌های مطرح پیرامون سه رویکرد اصلی در دستور کار کتاب می‌پردازد؛ یادداشت‌های مؤلف در خصوص برخی مباحث؛ واژه‌نامه انگلیسی-فارسی که افزوده مترجم است و درنهایت نمایه؛ در ادامه مباحث اصلی کتاب آمده است. سه اصطلاح مهمی که در حکم مهم‌ترین نقطه قوت و سه قاعده مثلث فهم متفاوت تاریخ، مشعر بر سه رویکرد یا مکتب اثرگذار در حوزه شناختی تاریخ است را مترجم با شرح ملاحظات مفهومی و محتوایی زبان فارسی به خوبی شرح داده است. مفاهیم مذکور عبارت‌اند از:

تاریخ‌شناسی؛ از بازساخت تا واساخت: ... (سید ابوالفضل رضوی) ۳۳

«بازساخت» (Reconstruction)، «برساخت» (construction) و «واساخت» (Deconstructio) که بدون درک آن‌ها، فهم موضوع اصلی کتاب ابتر می‌ماند.

۴.۲ ویژگی‌های فنی و ادبی اثر

کتاب مذکور در قطع وزیری چاپ شده و به لحاظ ظاهری و طرح پشت جلد از الگوی مشترک و تکراری انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام استفاده کرده است. حروف چینی، صفحه‌آرایی و قلم مورد استفاده در اثر مناسب به نظر می‌رسد. صرف نظر از مقدمه مترجم که با وجود اهمیت محتوایی و معرفی مختصر و مفید مباحث کتاب، قلمی ثقیل و توأم با عبارت‌پردازی ناشی از وسواس علمی را در خود دارد، متن کتاب در مجموع روان، به‌دوراز دشواری و قابل فهم است. مترجم بر مباحث کتاب اشراف لازم داشته و آشنایی با اصول روشی و معرفتی موجب شده است تا در برگردان مطالب موفق عمل کرده و در فهم مطالب با مخاطب علاقه‌مند ارتباط مناسبی برقرار کند. مترجم در ابتدای ترجمه، شیوه مواجهه خود با کتاب و برگردان آن را توضیح می‌دهد (مانزلو، ۱۳۹۴: ص ۱۲). با وجود این، از سر بداهت مشخص نمی‌کند که واژه‌نامه انگلیسی-فارسی را به انتهای کتاب افزوده است. مباحث کتاب در ارائه فهمی بنیادین در مطالعات تاریخ پژوهانه بسیار موفق است و الگویی مؤثر را در مطالعات تاریخ‌شناسی با رویکرد ایرانی-اسلامی در اختیار پژوهشگر ایرانی قرار می‌دهد. هرچند مطالب کتاب، به لحاظ موضوع، مسئله و ساختار خاص خود، به‌ویژه برای مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به‌عنوان کتاب درسی پیشنهاد نمی‌شود اما در گسترش افق‌های نوین در تاریخ‌شناسی، چه از حیث روشی و چه محتوایی سخت مفید است.

۳. نقد روشی و معرفتی کتاب

۱.۳ جایگاه و اهمیت واساخت تاریخ

در یکی دو دهه اخیر اهتمام به نگرش‌های مدرنیستی و پسا‌مدرنی در فهم علوم انسانی و از جمله تاریخ، اغلب در متون ترجمه‌ای و گاه متون تألیفی مورد اهتمام بوده و در دگرگونی بینش و روش تاریخ‌شناسان سهم اثرگذار داشته است. در حوزه تألیف بابک احمدی در کتب: معمای مدرنیته (۱۳۸۷)، رساله تاریخ (۱۳۸۶)، مدرنیته و اندیشه انتقادی (۱۳۷۳)،

ساختار و تأویل متن (۱۳۸۱)؛ علی اصغر قره‌باغی در تبارشناسی پست‌مدرنیسم (۱۳۷۵)؛ اکبر گنجی در سنت، مدرنیته و پست‌مدرن (۱۳۷۵)، حسینعلی نوذری در صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته (۱۳۸۰)، سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی: مدرنیته و پست‌مدرنیته، انسان در چالش شک و شورش (۱۳۷۹)، پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم (۱۳۸۰)، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری (۱۳۸۰)؛ خسرو پارسا در پسامدرنیسم در بوته نقد (مجموعه مقالات) (۱۳۷۵)؛ احمد محمد پور در کتب: روش در روش (۱۳۸۹)، ضد روش (۱۳۹۰) و تاریخ به روایت فلسفه (۱۳۹۶) مباحث قابل‌اعتنایی ارائه کرده‌اند. در حوزه ترجمه گذشته از جایگاه کتب مهمی از جمله تاریخ چیست؟ اثر ای. اچ. کار (۱۳۷۸)؛ مفهوم کلی تاریخ اثر کالینگوود (۱۳۸۵)؛ درآمدی بر فلسفه تاریخ (۱۳۸۲) و درآمدی بر تاریخ‌پژوهی (۱۳۸۴) آثار مایکل استنفورد، تاریخ فرهنگی (۱۳۹۰) و تاریخ و نظریه اجتماعی (۱۳۸۱) از پیتر برک؛ بنیادهای علم تاریخ از سی. بی. مکالا (۱۳۸۷)؛ مطالعه تاریخ اثر جرمی بلک و دونالد. م. مک رایلد (۱۳۹۰)؛ آثار زیادی وجود دارد که نام بردن از آن‌ها خارج از حوصله این نوشتار است. در کنار همه این آثار، انضمام مانزولو با فهم پسامدرنی تاریخ از این جهت مهم است که ضمن معرفی و نقد دیگر رویکردهایی که با عناوین: «بازساخت» و «برساخت» از آن‌ها یاد می‌کند، اشاره به سهم بزرگان هر یک از رهیافت‌های مذکور و مهم‌تر نسبت میان آن‌ها، به نگرش «واساختی» در فهم تاریخ می‌پردازد. از این رو، خواننده فارسی‌زبان با مطالعه کتاب وی، هم با تبار رهیافت‌های مذکور آشنا می‌شود، هم نسبت میان آن‌ها را درک می‌کند و هم به چگونگی و چرایی ضرورت آشنایی با برداشت‌های پسا-مدرن پی می‌برد. مخاطب کتاب مانزولو، خواه نظرگاه وی را بپذیرد یا رد کند با انبوهی اطلاعات مفید و کارآمد در تاریخ‌شناسی مواجه می‌شود که می‌تواند در ارتقای معرفتی و روشی دانش تاریخ سهم به سزا داشته باشد.

۲.۳ از بازساخت تا واساخت؛ وجوه تمایز

چنان‌که در مبحث نقاط قوت کتاب آمده است، درک اهمیت و جایگاه واساخت در فهم تاریخ و تاریخ‌شناسی منوط به تمایز آن با رهیافت‌های بازساختی و برساختی است. اهم تمایزات را می‌توان چنین برشمرد:

۱. رویکرد بازساخت‌گرایی عمدتاً گذشته‌گرا و مبتنی و بر این باور است که گذشته آن‌چنان‌که محقق شده قابل کشف و بازیابی است. این درحالی‌که برساخت‌گرایان ضمن

قائل بودن به امکان کشف گذشته، بر این باورند که کشف مذکور باید در پرتو یک الگو و نظریه پیشینی صورت گیرد. در مقابل واساخت‌گرایی بر این ادعاست که گذشته به خودی خود تمام شده و جز در قالب زبان و یا همانا برداشت‌ها و اندیشه‌های مورخانی که در آن عصر زیسته‌اند و سپس تاریخ‌شناسان کنونی قابلیت فهم ندارد.

۲. بازساخت‌گرایی سعی در شناخت تاریخ با روش‌های پوزیتیویستی و تجربه‌گرایی دارد اما برساخت‌گرایی اگرچه سعی در شناخت رویدادهای منفرد مضبوط در منابع با روش‌های پوزیتیویستی دارد از آن‌جهت که رخدادهای مذکور را در پرتو نظریه و الگوی کلان پیشینی مورد شناخت قرار می‌دهد از استحاله محض این روش‌ها فاصله می‌گیرد. این در حالی است که واساخت‌گرایی قائل به روش‌های غیرپوزیتیویستی و کیفی است.

۳. در بازساخت‌گرایی، تبیین (Explanation)، در مفهوم ساده تحقق این رخداد و سپس رخداد بعدی، به‌عنوان معلول همان رخداد (قبلی) مورد نظر است؛ تبیین‌گر تنها در حد نظم بخشیدن به سیر رخدادهای و تعیین تقدم و تأخر آن‌ها حق دخل و تصرف دارد. حال آن‌که در نگرش برساختی در پرتو نظریه و الگوی قبلی و در واساخت‌گرایی در پناه درک مورخ و فهم تاریخ‌شناس به تبیین پرداخته می‌شود. از این حیث، تبیین تاریخ‌شناسانه از همان آغاز با تفسیر (Interpretation) عجین است و فهم مورخ بر چگونگی فهم تاریخ اثرگذار است.

۴. در بازساخت‌گرایی، صرف نظر از امکان یا عدم امکان، بر انفکاک میان امر واقع و ارزش تأکید می‌شود، در حالی که در دو رهیافت دیگر برداشت‌های تاریخی خواه‌ناخواه ملحوظ در ارزش‌هاست و ارزش‌گذاری‌ها تنها در پرتو ملاحظات روشی و سنخ جهت‌گیری‌ها تعدیل و احیاناً کنترل می‌شود (ر.ک: کار، ۱۳۷۸: ۱۲۱-۱۲۳).

۵. در بازساخت‌گرایی ضرورت تمایز میان سوژه و اوبژه و فارغ کردن ذهن و اندیشه از الگوها، انگاره‌ها و اندیشه‌های پیشینی مقوله‌ای جا افتاده است، در حالی که در دو رهیافت دیگر ذهن و اندیشه مورخ یا تاریخ‌شناس در تعیین حدود و ثغور تاریخ و ارائه شناخت تاریخی امری بدیهی است.

۶. در بازساخت‌گرایی، علیرغم تمام دقتی که در شناخت تاریخ و ارائه تبیین تاریخی در مفهوم مورد نظر خود دارد، فایده‌مندی شناخت تاریخی و کارآمدی فهم تاریخ، در حد استفاده دیگر علوم از دانش تاریخ است، اما برساخت‌گرایان و خاصه واساخت‌گرایان بر

ضرورت نسبت میان فهم گذشته و شرایط زمان حال و بهره‌گیری از فهم مذکور برای پاسخ‌گویی به نیازها و مسائل مبتلابه فضای گفتمانی معاصر تأکید می‌کنند. به عبارتی فهم معاصریت در شناخت تاریخی حائز اهمیت است (ر.ک: رضوی، ۱۳۹۴: ۳۷۸-۳۸۱).

۳.۳ طرح مسئله و دغدغه مانزلو

در پاسخ به این پرسش و چه‌بسا مسئله اصلی که آیا تاریخ نوعی معرفت با ساز کار و قوانین خاص برای رسیدن به شناخت و به‌کارگیری آن قلمداد می‌شود یا خیر؟ مبحث کانونی کتاب مانزلو شرح مفصل چگونگی تحقق معرفت تاریخی و به‌تبع آن شرایط هستی‌شناسانه معرفت مذکور با ماهیتی ادبی است (مانزلو، ۱۳۹۴: ۶۰). به عبارتی، هم‌بر ایضاح زمینه‌های چگونگی رقم خوردن علم تاریخ و هم ماهیت و چیستی تاریخ (به‌عنوان موضوع علم تاریخ) نظر دارد. در این رهگذر، با مسلم انگاشتن تلقی‌های مدرنیستی درباره هستی (موضوع) و معرفت تاریخی و تمرکز بر روی دو نوع رویکرد تجربه‌گرایانه «بازساختی» و «واساختی»، به شرح تفصیلی چگونگی تقویم علم تاریخ در افق پست - مدرنی پرداخته و در ذیل مفهوم «واساخت»، موجبات و چگونگی رویکرد معرفتی اخیر را شرح و بسط می‌دهد.

عمده بحث مانزلو در این جهت هدایت می‌شود که اگر موضوع تاریخ آن چیزی است که در گذشته رخ داده و گذشته مذکور در دسترس نیست، آن‌چنان‌که رویکردهای تجربه‌گرایانه بدان قائل‌اند چگونه می‌توان از یگانه معنا و حقیقت مطلق در گذشته‌ای سخن گفت که پیشایش در دسترس نیست؟ هم‌اصلی مانزلو نقد دیدگاه‌های مطلق‌انگار درباره گذشته و امکان شناخت آن با طرح نگرش‌های پسا-مدرنی است که از همان آغاز شناخت را نه امری مطلق بلکه ممکن تلقی می‌کند و به‌تبع آن گذشته و هستی تاریخی را نیز متلون و نامطلق می‌بیند. بنابراین، از همان آغاز، درک هستی تاریخی (گذشته) و سپس شناخت تاریخی، ماهیت قراردادی، کیفی و غیرثابت پیدا می‌کند و با انگاره‌ها و داشته‌های پیشین تاریخ‌شناسان که خود برآمده از وضع موجود جامعه و مقتضیات ساختاری و فرهنگی آن است در تناظر قرار می‌گیرد. نویسنده در فصل‌های مختلف کتاب، شرح مبسوط این برنامه پژوهشی را دنبال می‌کند و با شرح - نه‌چندان دقیق و منظم - فرازوفرودهای مربوطه و اشاره به اندیشمندان متعدد در این فراخنای، بر آراء «میشل فوکو» و

«هایدن وایت»- به‌عنوان دو شخصیت اثرگذار در تثبیت این چارچوب روش‌شناسانهٔ پسامدرنی- تأکید بیشتری می‌کند.

۴.۳ مانزلو و ملاحظات تاریخ‌شناسی پست - مدرن

ایضاح ساز کار معرفتی تاریخ در نگاه مانزلو (و تأکید صریح وی بر اینکه صورت نوشتن و به‌اصطلاح ماهیت زبانی و ادبی تاریخ بر محتوا و چگونگی فهم آن اثرگذار است) نخست با شرح مقصود وی از مفهوم پست‌مدرن و زمینه‌ها و بستر روشی- معرفتی آن در فهم متفاوت، دیگرگونه و کیفی‌تر تاریخ آغاز می‌شود (درباره پست‌مدرن و جایگاه تاریخ‌شناسی ر.ک: محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۵۱-۳۵۸). مانزلو پست‌مدرن را به‌صورت «پست-مدرن» می‌آورد و آن را نه منظر یا موضعی در مقابل دیگر مواضع یا مناظر قبلی درباره چگونگی حصول شناخت، بلکه وضعیت معاصر تغییر یافته‌ای می‌داند که در ذیل آن به شناخت می‌رسیم. در این مفهوم، پست-مدرن عصری نیست که پس از مدرنیسم آمده باشد، بلکه تغییر شکل مدرنیسم است؛ تغییر شکلی که به باز-ارزیابی مدرنیسم می‌پردازد و با نوعی خود انتقادی به مقوله شناخت و ازجمله شناخت تاریخی می‌پردازد. ازاین‌رو، در پرتو آن تعیین‌های دیرپای مدرنیستی درباره حقیقت تاریخی و عینیت روش‌شناختی تاریخ، بدانسان که موردادعای مورخان بی‌علقه است به چالش کشیده می‌شود (مانزلو، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۵). وضعیت مذکور در پی دگرگونی‌های روشی- معرفتی چندی پدید آمده که در این میان دو تحول: «چرخش زبانی» (linguistic turn) و «چرخش روایی» (Narrative turn) اثرگذاری بیش‌تری داشته و نگرش پست-مدرنی به تاریخ و تاریخ‌شناسی را جهت داده است. چرخش زبانی و امدار «ساختارگرایی» (Structuralism) و متعاقب آن «پساساختارگرایی» (Post-structuralism) است که هر دو رویکرد بر سهم و اهمیت زبان در رقم خوردن تجربه و متعلق تجربه تأکید دارند. برخلاف نگرش‌های سنتی که در بهترین حالت زبان را حامل واقعیت و شناخت تلقی کرده و تجربه را غیرزبانی می‌دانند، رویکرد مذکور به جایگاه تعیین‌کننده زبان در نیل به واقعیت، شناخت و تفسیر آن قائل است و هر تجربه و شناختی را زبانی تلقی می‌کند.

«فردینان سوسور» بانی نشانه‌شناسی و الهام‌بخش اصلی ساختارگرایی، زبان را نظامی فروبسته و خودکفا می‌دانست که در بستر آن معنای هر «واژه» به‌مثابه «دال»ی که واجد «مدلول» خاص خود است از حیث تفاوت و یا عدم تفاوت با دیگر دال‌ها مشخص می‌شود

(سوسور، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۶؛ گیدنز، ۱۳۸۴: فصل اول؛ منوچهری، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۳). تفاوت یا عدم تفاوت دال‌ها در جملات نیز تابعی از عرف اجتماعی و ساختارهای جامعه است و هیچ ضرورتی به مطابقت دال‌ها با مرجع‌های خارجی (واقعیت‌های جهان خارج) وجود ندارد. تنها در قالب زبان و فهم زبانی است که رابطه دال-مدلول موضوعیت پیدا می‌کند. انطباق واژه‌ها و گسترده‌تر برداشت‌ها با وقایع یا همان مراجع چندان موضوعیت ندارد (مانزلو، ۱۳۹۴: ۷۴-۷۶). بساساختار در ایضاح ارتباط دال-مدلول، زبانی محض دانستن این ارتباط و فهم موضوعیت و موقعیت هر دال، بر مبنای تفاوتش با سایر دال‌ها؛ معنای دال-مدلول را سیال و نامتناهی قلمداد می‌کند. بدین معنا که هر دال ضمن اشاره به مدلولی خاص، خود نیز مدلول دال دیگری است و سلسله دال-مدلول‌ها از هردو سوی نامتعیین و نامتناهی است. ازاین‌رو، واقعیت یا مرجع ثابت و همیشگی وجود ندارد و در یک برداشت قراردادی، رسیدن به واقعیت محض و استعلایی و هستی مطلق تاریخی امکان‌پذیر نیست (ر. ک: منوچهری، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۸؛ ضیمران، ۱۳۷۹: ۱۳۲-۱۳۶؛ محمدپور، ۱۳۹۶: ۴۵۸-۴۶۰).

۱.۴.۳ چرخش زبانی

در پرتو چرخش زبانی، که از ۱۹۷۰ مصادیق خود را نشان داد، ارکان تجربه‌گرایانه تاریخ‌شناسی که تجربه را غیرزبانی می‌دانست و رسیدن به امر واقع و گذشته محض را مآل تاریخ‌شناسی قلمداد می‌کرد و زبان را حامل کشف و شناخت مذکور به شمار می‌آورد، مضمحل و فرایند دیگری در تاریخ‌شناسی عرضه شد. این نگرش که با رویکرد «تاریخ‌شناسان نو» (New Historicism) نیز همخوانی دارد در تحقق رویکردهای واساختی در تاریخ‌شناسی سهم مؤثر داشت (مانزلو، ۱۳۹۴: ۷۸-۸۲).

۲.۴.۳ چرخش روایی

این تحول که سخت با چرخش زبانی و انگاره‌های قراردادی شناخت و ازجمله شناخت و فهم تاریخی در ارتباط است و حصول به شناخت را نه در پرتو روشی عینی و بیرون از جامعه، بلکه به‌عنوان محصولی فرهنگی، در گستره جامعه و به‌عنوان بخشی از فرایند تاریخی لحاظ می‌کند، با تفاوت‌هایی مرهون نظریه‌پردازانی همچون «گالینگوود، لوئیس مینک، آرتور دانتو، میشل فوکو» و به‌ویژه «هیدن وایت» است. مانزلو که یک‌جا و

صریح از فرازوفرود ماهیت روایی شناخت تاریخی سخن نگفته و در لابه‌لای مباحث فصول مختلف و شرح رویکرد واساختی، نسبت روایت و تاریخ را شرح می‌دهد؛ روایت تاریخی را گفتمانی می‌داند که رخداد‌های ناهمگون را در نظمی قابل فهم جای می‌دهد که به هیچ وجه مبین رسیدن به معنای صادق و مطلق در تاریخ نیست. بنابراین، روایت مذکور از همان ابتدا ماهیت ادبی و بلاغی دارد. از این حیث مدارکی که در هر عصر توسط مورخان نوشته شده‌اند به‌طور کامل منعکس‌کننده وقایع نیستند، بلکه در «همامتن» (کانتکس) خاص خویش پدید آمده و حاصل متنی وقایع و نه عین وقایع تاریخی قلمداد می‌شوند. از این گذشته، تاریخ‌شناسان (محققان امروزی) که به سراغ این مدارک یا همانا محصولات نوشتاری و ادبی درباره وقایع مورد نظر می‌روند، حسب مقتضیات همامتنی عصر خویش و در گستره جامعه کنونی و استلزامات فرهنگی و ساختاری آن، فهمی متنی شده، ادبی و لذا بلاغی و زبانی را ارائه می‌دهند. درباره روایت و بازتولید روایی تاریخ و میزان ارجاعات آن به گذشته، درحالی که فلاسفه‌ای نظیر «کیت جنکینز، لوئیس مینک و هیدن وایت» بر این باورند که ما داستان‌های ابداعی خود (در حکم تاریخ) را زیست نمی‌کنیم بلکه تجربه زیسته خودمان را در صورتی داستانی بازگو می‌کنیم (و لذا روایت و به تبع آن تاریخ مقوله‌ای ابداعی و تابع خلاقیت تاریخ‌شناس است)؛ «دیوید کار» آمریکایی از این موضع «پل ریکور» و «گالی» حمایت می‌کند که نوعی پیوستگی و مطابقت بنیادین میان تاریخ آن‌چنان که زیست شده (گذشته) و آن‌چنان که نوشته شده (حال) وجود دارد. در نگاه وایت، روایتی از پیش موجود وجود ندارد؛ تنها روایتی ممکن، که تاریخ‌شناس ابداع و فراهم می‌کند پدید می‌آید. از این رو، درباره رخداد‌های واحد در گذشته‌ای واحد، شماری از داستان‌های مختلف وجود دارد که خلق و ابداع می‌شود. هرچند درباره نسبت روایت و تاریخ، برداشت‌ها متفاوت است و برخی تاریخ را بالذات روایی، برخی روایت را شکلی از اشکال تاریخ، برخی فهم تاریخی را ارائه شده در قالب روایت، برخی از خصلت روایی داشتن تبیین تاریخی و برخی از تبیین‌گری خود روایت سخن گفته‌اند، اما افراطی‌ترین مصداق آن در آراء هیدن وایت آمده که در ایضاح نسبت میان صورت و محتوای روایت، از چهار نوع رخدادگویی با عناوین: «رومانس، تراژدی، هجویه و کمیک» سخن می‌گوید که در تاریخ هم به‌مانند قصه و داستان، موضوعیت دارد. رخدادگویی یا داستان‌گویی چهارگانه مذکور از چهار ابزار تمثیلی (آرایه‌های بیان) «استعاره، مجاز مرسل جزئی، مجاز مرسل کلیه و کنایه» استفاده می‌کند که با عنوان مجازها از آن‌ها یاد می‌کند و

در فرایند «مجاز بندی» مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. بهره‌گیری از داستان‌گویی‌های مذکور با کاربرد مجازها، با هدف دور کردن یا خارج کردن توصیف موضوع، رخداد یا شخص از یک معنا برای رسیدن به معانی دیگر است. از این حیث در هنگام مطالعه تاریخ، مجازبندی امکان تعدد معانی و عدول از مطلق‌گرایی و جستجوی معنای ثابت و ازپیش موجود را فراهم می‌آورد. این نگرش مجازی و بلاغی، در حکم عبور از متافیزیک حضور و فراهم کردن امکان حضورهای چندگانه معنی در برداشت «ژاک دریدا» است که در اینجا در پرتو بلاغت و رویکرد زبانی مجال ظهور پیدا کرده است (ضیمران، ۱۳۷۹: ۱۵-۱۶، ۹۵-۱۱۱). نظر به ماهیت قراردادی و عدم پیوستگی میان تجربه زیسته (گذشته) و بازنمایش روایی آن در نزد «وایت»، طبیعی است که نوشتن تاریخ خودبه‌خود کنشی ایدئولوژیک تلقی شود و در پرتو ملاحظات ایدئولوژیک عصر حاضر و در بستر جامعه و تاریخ متحول، و در برداشت «فوکویی» در پیوند با قدرت، مصداق (معرفتی) پیدا کند. از همین رو، وایت از چهار گونه تضمن ایدئولوژیکی: «آنارشسیسم، رادیکالیسم، محافظه‌کاری و لیبرالیسم» یاد می‌کند که به همراه چهار شکل از استدلال: «صورت‌گرا، مکانیستی، ارگانستی و همامتن‌گرا»؛ چگونگی رقم خوردن روایت‌های مختلف از جمله داستان تاریخی را نشان می‌دهد.

۳.۴.۳ ماهیت روایی تاریخ

درباره ماهیت روایی تاریخ؛ درحالی‌که بازساختی‌ها معتقدند تاریخ صرفاً در قالب روایت (نوعی نظم‌بخشی و ترتیب زمانی میان رخدادها) نوشته می‌شود و برساختی‌ها با تلقی خاص خود نقش ذاتی برای روایت قائل نمی‌شوند و الگوهای تبیینی و پیشینی خود را مهم‌تر از تعیین ترتیب زمانی رخدادها قلمداد می‌کنند؛ واساخت‌گرایان به نهجی که تشریح شد، روایت را یگانه صورت نوشتاری تاریخ می‌دانند که به‌طور عمیق محتوای آن را تعیین می‌کند. در این نگاه هیچ‌گونه تجربه غیرزبانی و غیرمتنی شده، چه درباره حال و چه گذشته وجود ندارد و گذشته همان است که در مدارک و به‌صورت متن نوشته شده است. تاریخ شناسان امروزی حسب خلاقیت خویش از روایت‌های پیش موجود (در مدارک)، روایتی را استحصال و استخراج می‌کنند که ماهیت زبانی داشته و لذا مصنوعی ادبی به شمار می‌رود. با این حال، دستاورد ادبی مذکور، همچنان محصول فرهنگی گذشته است تحت تأثیر فضای فرهنگی و ساختاری موجود عصر تاریخ‌شناس

(فضای کنونی) است و ماهیت ایدئولوژیکی و در عین حال رها از برداشتهای مطلق و جزمی داشته و امکان تکثر شناخت تاریخ‌شناسان از گذشته را فراهم می‌آورد (درباره روایت در تاریخ ر.ک: محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۳۲-۳۴۱؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۱-۱۴۷، ۱۵۲-۱۶۸). این ماهیت روایی و وجه مصنوع تاریخ موجب می‌شود که تلقی سستی از علم و ازجمله تاریخ در قرن ۲۰ که با ادعاهای مطلق‌گرای آزادی فردی و بهبود شرایط انسانی در لفافه لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم و.. تجارب تلخی چون فاشیسم، جنگ‌های جهانی، ویرانی زیست-محیط، سرمایه‌داری استثمار، کالایی شدن کار و ... (به‌عنوان ادعاهایی غیرقابل تحقق) را به ارمغان آورد، تضعیف و امکان برداشتهای متفاوت و متکثر نیز فراهم آید.

۴.۴.۳ رخدادگویی تاریخی

ساز کار تکوین و تحول معرفت تاریخی در هر سه رویکرد «بازساختی، برساختی و واساختی» در پرتو «رخدادگویی» (Emploment) انجام می‌شود. رخدادگویی، روایتی از رخدادها و مناسبات علی‌آنها از سوی محقق (تاریخ‌شناس) است که با اهتمام به تأثیرگذاری ساخت و هم‌امتن (کانتکس) حاصل می‌شود. در برداشتهای بازساختی و برساختی (و حتی برخی برداشتهای واساختی همچون پل‌ریکور که سهم تجربه‌زیسته گذشته را در تحقق فهم تاریخی مهم می‌شمارد)، رخدادگویی مذکور در پرتو تأثیرگذاری هم‌امتن و فضای گفتمانی گذشته انجام می‌گیرد. این در حالی است که در برداشتهای واساختی، از سنخی که سخت با چرخش زبانی، چرخش روایی، اکنون‌گرایی، قراردادی‌تربودن فهم، ماهیت بلاغی و صورت مجازی داشتن آن عجین است، تحقق فهم تاریخی نه در پرتو تجربه زیسته و هم‌امتن گذشته (که امکان کشف و فهم ثابت و مطلق آن وجود ندارد) که در پرتو تجربه زیسته و هم‌امتن زمانه‌حال و فضای گفتمانی معاصر حاصل می‌شود.

صورت افراطی رخدادگویی مذکور در قالب الگوی صوری موردنظر «وایت» یا همانا الگوی «تمثیلی» یا «مجازی» تشریحی او به‌عنوان زیرساخت یا زیربنای تخیل تاریخی (روایت تاریخی) و مقوله‌های پیشینی مورخ بدین شکل انجام می‌شود که تاریخ‌شناس (و چه بسا مورخ) به‌واسطه آنها رخدادها را به‌مثابه امور واقع تاریخی (یا نشانه و نماد آنها)

در قالب شعری و بلاغی می‌ریزد و روایتی زبانی با ماهیت قراردادی‌تر ارائه می‌دهد (مانزولو، ۱۳۹۴: ۳۶-۴۰).

مانزولو با هدف بررسی تبار و شرح دیدگاه‌های سه رویکرد: بازساختی؛ برساختی و واساختی، با دو نگرش سلبی و ایجابی، و البته به‌نحوی که بر خواننده آشکارا است که نقد (سلبی) نگرش‌های بازساختی و احیاناً برساختی را مدنظر دارد، شرح مباحث چهارگانه: معرفت‌شناسی تاریخی؛ جایگاه مدارک؛ نظریه‌های تاریخی؛ ماهیت روایی تاریخ را با طرح سؤالات زیر و شرح آن‌ها در قالب فصول کتاب دنبال می‌کند.

۱. آیا تجربه‌گرایی قادر است تاریخ را به‌مثابه نوعی معرفت منفک قوام بخشد؟

۲. خصلت مدارک تاریخی و کارکرد تاریخی و کارکرد آن‌ها چیست؟

۳. نقش تاریخ‌شناس در بهره‌گیری از نظریه و برساخت‌های تبیین‌گر فهم تاریخی چه اندازه است؟

۴. صورت روایی در تبیین تاریخی چه میزان اهمیت دارد؟

پرسش‌های مذکور و نسبت آن با رویکردهای سه‌گانه تاریخ‌شناسی (موضوع، روش و معرفت) نخست در مقدمه مبسوط و عمیق مؤلف، آنگاه در فصل دوم کتاب (اکنون در گذشته متغیر) مورد اهتمام جدی قرار گرفته و سپس از فصل سوم به بعد جهت‌دهی منظمی تری پیدا کرده است.

۴. نقد درونی و محتوایی کتاب

۱.۴ نقاط قوت کتاب

۱. مهم‌ترین نقطه قوت و ممیزه کتاب مانزولو، پرداختن تفصیلی به سه رویکرد مطرح: بازساختی؛ برساختی و واساختی، از حیث بینش و روش است. نظر به اهمیت این سه رویکرد در تاریخ‌شناسی و گشودن افق‌های نوین در این مطالعات تاریخ‌شناسانه، اشاره به این سه رویکرد مهم نشان می‌دهد.

الف. بازساخت‌گرایی: این رویکرد که موردنظر سخت‌کیشانی چون «جی. آر. آلتون، گوردون. اس. وود، اچ. ترور. روپر، لارنس استون، جان تاش، گرتروود هیمل فارب، آرتور مارویک، جی. اچ. هکستر، اسکار هندلین، مایکل استفورد» و طیف معتدل این جریان (واقع‌گرایان عمل‌محور) همچون «پیترو نوویک، جویس اپلسی، لین هانت،

مارگارت جی کوب، دیوید. ام. رابرتز، گابریل اشپیگل، کارلا هیسه» است، در معرفت‌شناسی تاریخی به تمامیت معرفت تجربه‌گرایانه قائلند و با مسلم پنداشتن روش تجربی فارغ از ارزش و فرضیه باوری بر این باورند که به‌طور واقعی می‌توان گذشته را به‌صورت متقن و بر پایه صدق و درستی تبیین کرد.

بازساختی‌ها با قائل بودن به کشف امور واقع جای گرفته در مدارک؛ انفکاک امر واقع و ارزش، انفکاک میان شناسنده و موضوع شناخت، یکی نبودن تاریخ و داستان، مشروط‌نبودن حقیقت به منظر و الگوی پیشینی، و مقدم بودن امور واقعی بر تفسیر، سعی در مطالعه تاریخ می‌کنند (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۹-۱۴۸). البته طیف میانه‌رو این جریان ضمن اهتمام به اصول تجربه‌گرایانه بازساخت، با اعتقاد به موقتی و ناکاملی گزارش‌ها و تفسیرهای تاریخ‌شناسان، تاندازه‌ای از بازساخت‌گرایی سستی و مشی مطلق پوزیتیویستی آن فاصله می‌گیرد (مانزلو، ۱۳۹۴: ۹۲-۹۶).

درباره خصلت مدارک؛ بازساخت‌گرایان بر این باورند که شناخت تاریخی استقرایی و همانا کشف وقایع یکتا و منفرد مرتبط با عاملیت و قصدیت افراد از حجیت منابع معتبر و دسترس‌پذیر اخذ شوند. تاریخ یا همانا گذشته، همان وقایعی است که در بطن مدارک برجای مانده‌اند و لذا شناخت گذشته از طریق مدارک امکان‌پذیر است. گذشته را باید در هماتن آن گذاشت و از کنار هم گذاشتن تکه‌های مدارک، دیگر تکه‌های آن را آشکار ساخت (شاله، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۴۰؛ رضوی، ۱۳۹۱: ۱۵۷-۱۵۸). در نگاه این‌ها که بر تمایز تاریخ و قصه تأکید دارند، تاریخ‌شناس باید آنچه را واقعاً رخ داده و در مدارک یافت می‌شود و نه آنچه را که ابداع کرده است موردتوجه قرارداد. نظر به تلاش بازساخت‌گرایان برای شناخت عینی گذشته و بررسی رخدادهای منفرد و غایتمند، طبیعی است که بازساختی‌های مطرحی چون «التون و اسنفورد» که نظریه‌های تاریخی (در حکم الگوهای پیشینی فهم که آن‌ها را به شناخت و گزینش بخش‌های از گذشته ملزم می‌کند) را برنتابند و قوانین عام در تاریخ را مردود بدانند (رضوی، ۱۳۹۱: ۱۴۹). آن‌ها تحمیل‌گری الگوهای برآمده از استنتاج قیاسی را به‌شدت محکوم می‌کنند و نظریه‌های تبیینی را حاصل تحقیق و کشف از دل مدارک، با بهره‌گیری از استنتاج استقرایی می‌دانند (مانزلو، ۱۳۹۴: ۹۷).

در خصوص روایت و نسبت آن با بازساخت‌گرایی؛ عمدتاً بر این باورند که تاریخ صرفاً یا عموماً در قالب روایت نوشته می‌شود. هرچند بازساختی‌های محافظه‌کار مصمم هستند

که روایت تنها حاملی در جهت ارائه نتایج استنتاج شده از منابع است، اما طیف اعتدالی و به اصطلاح واقع‌گرایان عمل محور، قائل بدین هستند که روایت معنا را انتقال می‌دهد و شیوه خاصی از شناخت قلمداد می‌شود (مانزلو، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

ب. **برساخت‌گرایی:** برساخت‌گرایی، به جای کشف رخدادهای منفرد و اعمال قاصدانه افراد، کشف ساختارهای کلی، تام و فراگیری که سایر رخدادها از جمله اعمال افراد در بستر آن‌ها رخ داده است را در دستور کار دارد. برساخت‌گرایان در معرفت‌شناسی؛ با استنتاج قیاسی، امور جزئی و رخدادهای منفرد را در بستر احکام کلی و الگوهای پیشینی مطالعه می‌کنند و همانند مارکسیت‌ها، کلان مفهومی موسوم به طبقه یا همانند فرنان برودل، زمان‌های سه‌گانه کوتاه، میان‌مدت و بلندمدت را در فهم گذشته به کار می‌گیرند. البته الگوهای عام مورد کاربرد برساختی‌ها به ضرورت باید با گذشته انطباق داشته باشد و ذهنیت محض نباشد. از این روست که میان برساختی‌ها و بازساختی‌ها از حیث تجربه‌گرایی و اصالت گذشته مفارقتی حاصل نمی‌شود. برساختی‌ها را از یک نظر می‌توان حدفاصل بازساختی‌ها و واساختی‌ها در نظر داشت. اگرچه به‌مانند بازساختی‌ها قائل به اصالت گذاشته‌اند اما از جمله جریان‌های نخستین در نقد بازساخت به شمار می‌روند و با قائل بودن به نظریه و طرح فرضیه و آزمون آن، راه ایشان از بازساختی‌ها جدا می‌شود. این‌ها با بهره‌گیری از الگوهای تبیینی که پیشاپیش در ذهنشان است و حول محور کلان مفهومی‌هایی چون طبقه، نژاد، جنسیت، زمان‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت شکل گرفته است، به تحقیق می‌پردازند. ایشان داده‌ها را از دل منابع استخراج و آنگاه با نگاه‌های برخاسته از مفاهیم و الگوهای تبیینی، مورد سنجش قرار می‌دهند (پیران، ۱۳۷۲: سی‌ودو-سی‌وهفت). از این رو، معرفت‌شناسی ایشان علیرغم تأکید بر تجربه‌گرایی با بازساختی‌ها متفاوت است. این رویکرد که جریان‌های مطرحی چون مارکسیست‌ها، آنالیست‌ها، مکتب اقتصادی نوین یا کیلیومتریک‌ها، مکتب مدرنیزاسیون، بعلاوه تاریخ اجتماعی متکی به انسان‌شناسی و نظریه‌پردازی‌های جامعه‌شناسان تاریخی مطرح در جوف آن قرار دارد با مقاله «کارل همپل» (۱۹۴۲) درباره ضرورت هرگونه تبیین تاریخی در ذیل «قانون عام در تاریخ» به اوج رسد (همپل، ۱۳۸۰: فصول ۵ و ۶؛ دری، ۱۳۷۸-۱۳۷۹: ۲۰۰-۲۰۱). البته در به‌بارنشستن رویکرد برساخت‌گرایی تغییرات اجتماعی و ملاحظات حاصل از صنعتی شدن کاپیتالیستی از آغاز قرن ۲۰ که نیازمند آن بود که گذشته را معقول ساخته و درباره علل تغییر، سرشت استمرار و امکان‌های بی‌پایان مضمون در گذشته نظر ورزی کند نیز سهم

مؤثر داشت. در این جهت، نوع خاصی از تاریخ‌شناسی ضرورت داشت که مورخ در آن نقش فعالی داشته باشد. نقش مذکور یا از طریق بازاندیشی همدلانه با اندیشه‌های مردم گذشته (جهت کشف مقاصد آن‌ها) یا از طریق تبیین‌های مبتنی بر نظریه‌های اجتماعی یا همانا برساخت تاریخ خود را نشان می‌داد (مانزولو، ۱۳۹۴: ۴۴-۴۳). مانزولو که این رویکرد را با عنوان تاریخ فرهنگی نو یا برساخت‌گرایی جامعه‌شناختی و انسان‌شناسی نام می‌نهد آن را با واساخت موردنظر خود بسیار نزدیک می‌بیند. با این حال، صرف‌نظر از تأثیر انسان‌شناختی مذکور، در تحقق واساخت‌گرایی، تأثیر پسااساختار که خود از نظریه نقد ادبی دهه ۷۰ سر برآورده است نیز مهم می‌شمارد (همان: ۴۵). این عدول از بازساختارگرایی، از یک حیث همواره‌کننده زمینه‌های واساخت‌گرایی بود و در رقم خوردن معرفت‌واساختی و تأکید زبانی و روایی آن سهم مؤثر داشت (همان: ۱۱۰-۱۱۱).

در نگرش برساختی، جایگاه مدارک در این است که رخدادهای منفرد و یکتایی را به‌عنوان نمود واقعیت و گذشته تاریخی در خود دارند که تاریخ‌شناس را در آزمون فرضیه و الگوی عام خویش یاری می‌دهد (برک، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۳). برساختی‌های آنالی، ترکیب میان استنتاج استقرایی برآمده از مدارک مبتنی بر امر واقع را با استنتاج قیاسی مبتنی بر تعمیم‌های عام معطوف به ساختارهای اجتماعی-اقتصادی و سیاسی-فرهنگی را بسط دادند (مانزولو، ۱۳۹۴: ۱۰۸).

نظریه‌های تاریخی یا همانا برساخت گذشته، ویژگی مجزا و برجسته رویکرد برساختی است. هرچند برخی از منتقدان بر این باورند که ساختارها و الگوهای اجتماعی موردنظر برساختی‌ها آن‌قدر ملموس و در دسترس نیستند که بتوان به‌راحتی در تاریخ به‌کار گرفت، اما سهم این رویکرد در پرباری جریان تاریخ‌شناسی را غیرقابل‌انکار می‌دانند. درباره جایگاه روایت چنان‌که به تفصیل آمد برساختی‌ها، ضمن اهتمام بر اهمیت زبان به‌عنوان حامل مفاهیم و نظریه‌های اجتماعی، درباره ماهیت و کارکرد آن اختلاف‌نظر دارند. باوجود اذعان بر اینکه روایت صورتی است که در آن تحلیل تاریخی به خواننده منتقل می‌شود، برخی چون لارنس استون و ویلیام گالی که آن را نظم‌بخشی گاه‌شمارانه و تجمیع محتوا در داستانی منسجم می‌دانند و برخی چون انکراسمیت که به روایت و ماهیت متنی فهم تاریخ معتقدند، با اغماض روایت را می‌پذیرند (همان: ۱۷۰-۱۷۲). با این حال، عمده برساخت‌گرایان برای روایت نقش ذاتی قائل نیستند و الگوی‌های عام تبیینی خود را مهم می‌شمارند (همان: ۱۸۳-۱۸۱). اختلاف‌نظر برساختی‌ها درباره روایت و در کل

معرفت‌روایی تاریخ را می‌توان در جمع‌نظر طیف میان‌رو جریان بازساختی و آن دسته از برساختی‌هایی که دیدگاه کالینگوود (مبنی بر کاربست نظریه‌ای آزمون‌پذیر بر مدارک و حاصل‌گفتگوی تاریخ‌شناس و مدارک) را پذیرفته‌اند خلاصه کرد (همان: ۱۸۳). این نگرش همانی است که شرح مبسوط آن در «تاریخ چیست؟» (ای. اچ. کار) آمده و سهم زمان حال و گذشته و ارتباط تاریخ‌شناس و مدارک را در تحقق فهم تاریخی و ارائه‌روایی آن مهم می‌شمارد (کار، ۱۳۷۸: ۳۴-۴۱).

ج. واساخت‌گرایی: اصطلاح و اساخت ابداع «ژاک دریدا» جهت نقد انگاره‌های معرفتی بازساخت‌گرا بود (مانزلو، ۱۳۹۴: ۷۲). در این عرصه پست‌مدرنی، تعیین‌های دیرپای مدرنیستی درباره حقیقت تاریخی و عینیت روش‌شناختی تاریخ با چالش مواجهه می‌شود. در این برداشت با معرفتی تاریخی مواجهه می‌شویم که در اساس خلق مورخ/تاریخ‌شناس است و در پرتو تحمیل وی معنا می‌یابد. مانزلو خلق مذکور را حاصل «آگاهی و اساختی» (Deconstructive consciousness) می‌داند و آن را نه در معنای محدودی که معنای متون را بدون ارجاع به قسمی واقعیت خارجی درک کند، بلکه روایتی نوشته‌شده و محصول متنی مورخان می‌داند که نوعی «داستان‌گویی» (story telling) را فراهم آورده‌اند و تاریخ‌شناسان امروزی نیز داستان‌گویی خلاق خویش را از داستان‌های مذکور ابداع می‌کنند. در این نگاه، تاریخ نه مطالعه فی‌نفسه تغییر در طول زمان، بلکه مطالعه اطلاعات فراهم‌آمده مورخان در قالبی داستان‌گونه و متضمن تغییر است. از این رو، شناخت تاریخی بالذات ادبی است و صورت‌روایی (و تقویم زبانی) آن در رقم خوردن این شناخت و محتوای تاریخی سخت‌اثرگذار است. (همان: ۳۴-۳۵). موضع و اساختی، واقعیت تاریخی را مردود نمی‌شمارد بلکه در نیل به معرفت، از عدم توانایی در دست‌رسی و فراچنگ آوردن واقعیت سخن می‌گوید؛ لذا به‌جای پرسش درباره واقعیت و پی‌بردن به‌قصد عاملان تاریخی به طرح پرسش درباره معنای آن می‌پردازد (همان: ۱۹۱). به همین سیاق از عدم امکان وقوف به معنای مورد‌نظر مورخان یا همانا مرگ مؤلفانی سخن می‌گوید که تنها صورتی نوشتاری و داستان‌گونه از تاریخ برجای گذاشته‌اند. بنابراین، تاریخ‌شناسان مستغرق در فهم قسری زمانه و ملاحظات فرهنگی و ساختاری عصر خویش به خلق معنا و بازداستان‌گویی‌های خاص خود پرداخته و معرفتی حاصل از تلاقی گذشته‌بودگی و اکنون‌بودگی را در قالبی روایی ارائه می‌کنند. روایت مذکور در نگاه «فوکو» به‌عنوان انضباط، دیسپلینی که تحت تأثیر مناسبات قدرت رقم‌خورده و یا در برداشت «وایت»

هم‌چون الگویی روایی که ماهیت ایدئولوژیک داشته و متأثر از جبر گفتمانی حاکم است، چنان‌که تشریح شد صورت و ماهیت مجازی دارد (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۷۲؛ فوکو، ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۹۱؛ شرت، ۱۳۸۷: ۱۷۴-۲۰۰؛ محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۳۳-۳۴۵؛ عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۳-۶۰).

در خصوص خصلت مدارک، واساختی‌ها با این تلقی که صرف‌نظر از رویدادهای بدیهی تاریخی، هنگامی که از طریق تحمیل رخدادگویی یا استدلال به سطح تفسیر تغییر مسیر می‌دهیم و لذا محتویات مدارک از همان ابتدا کیفی و غیر عینی جلوه می‌کند؛ رسیدن به عینیت را انکار و بدین وجه قائل می‌شوند که روایت تاریخی یا همانا حاصل نوشتاری مورخان، خود گذشته نیست بلکه ارائه تاریخی ممکن است. گفتگوی تاریخ‌شناس، با مدارک نیست، بلکه تلاقی اندیشه تاریخ‌شناس با وجه نوشتاری اندیشه مورخ (گذشته) است که حاصل تلاقی مذکور برداشت یا اندیشه‌ای ممکن قلمداد می‌شود. به تعبیر فوکو، برداشت مذکور، در بستری توأم با گسست و عدم استمرار تاریخی که هر نظامی (رشته‌ای) تابع اپیستمه و ملاحظات گفتمانی خاص خود و سرشته با مناسبات قدرت است، حاصل می‌گردد (محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۴۴-۳۴۶). درعین حال ضرورت مطالعه مدارک، لازم است اذعان شود که مورخان هر عصری متناسب با ملاحظات عصری خویش واقعیت‌های تاریخی را می‌نویسند و لذا مطابقت مدارک و وقایع، تابع ساختار مجازی آن عهد و به‌دوراز عینیت مطلق و حاکی از قصد مؤلف است. تاریخ نه ضبط امور واقعی و عینی، بلکه ضبط نسخه خاص مورخ از واقعیت، متناسب با ملاحظات عصری است که پی‌بردن بدان صرفاً در حالتی امکانی و با محوریت تاریخ‌شناس و در ذیل «اراده معطوف به شناخت»، امکان‌پذیر است (همان: ۸۴).

نگرش واساختی، نظریه اجتماعی و الگوهای فراگیر برساختی را در حکم تحمیل‌گری تاریخ‌شناس و عدول او از گذشته‌گرایی محض می‌پذیرد، اما آن را در قالب روایت و معنای ممکن که هر چه بیشتر ماهیت زبانی و بلاغی داشته و لذا به‌دوراز هرگونه ادعای انطباقی معطوف به عینیت است، به رسمیت می‌شناسد. در واساخت نقش ابداعی و مداخله‌گری تاریخ‌شناس محرز و از آنجاکه در فضایی قراردادی و مستغرق در مناسبات قدرت و تقیدات ایدئولوژیک مداخله‌گری می‌کند، نقش‌گذاری مذکور قراردادی است و ماهیتی مجازی، عصری و تمثیلی دارد (همان: ۲۶۶-۲۶۷).

درباره نسبت روایت و واساخت که رویکرد واساختی با آن عجین شده و موضوعیت خود را مرهون چرخش روایی و سلف آن، چرخش زبانی می‌داند، در مطالب قبلی به تفصیل بحث شد. در اینجا تنها بدین جمله بسنده می‌شود که به‌زعم آن‌ها، تاریخ نه بیش‌تر و نه کم‌تر، بازنمایشی از گذشته بودگی در پرتو اکنون بودگی است که در ذیل رخدادگویی خلاقانه و تحمیلی تاریخ‌شناس و پذیرش خوانندگان وی نمود می‌یابد. صورت روایت و یا چهارچوب مجازی آن، مؤید معنا و محتوای تاریخ و بیانگر تغییر تاریخی در طول زمان و فراتر، خود تغییر در بستری تفسیری و مجاز گونه است. کیفیت نگرش مذکور در نگاه مانزلو با شرح رهیافت‌های مجازی «میشل فوکو» و «هیدن وایت» در دو فصل پایانی به پایان می‌رسد.

۲. از جمله نقاط قوت کتاب، وجه معرفتی و افق نوینی است که در اختیار مخاطب قرار می‌دهد و با دقت و وسواس او را با تاریخ‌شناسی پست‌مدرنی آشنا می‌سازد. به‌ویژه این‌که تنها به ذکر دیدگاه و دیدگاه‌های خویش و یا حاصل نگرش‌های پست‌مدرنی به تاریخ بسنده نمی‌کند بلکه با رویکردی تبارشناسانه، تاریخچه این نوع نگرش‌ها و سهام‌داران بزرگ آن را نقد و مقایسه می‌کند؛ این وجه پست‌مدرنی موردنظر او جالب‌تر نشان می‌دهد. هرچند درباره این موارد و آراء پست‌مدرنی برخی همچون میشل فوکو و هایدن وایت تأکید بیشتری دارد، اما این تمرکز باعث نشده است که سهم دیگران نظیر «اف. آر. انکراسمیت، هانس کلنر، یورن روزن، کیت جنکینز، آلفسون، دیویدکار، ویلیام گالی، آرتور دانتو، دومینیک لاکاپرا، دیوید هارلان و ... را از حیث موافقت تام، موافقت مشروط و یا موافقت ممتنع با نگرش روایتی و واساختی تاریخ نادیده بگیرد. جالب این است که در شرح و بسط دیدگاه‌های غیر واساختی و به‌ویژه تشریح نظرگاه‌های بازساختی تاریخ نیز به همین گونه عمل کرده و ضمن تبارشناسی موضوع، سهم بزرگان بازساخت‌گرا و یا موضع‌گیری‌های آن‌ها علیه واساخت‌گرایان را شرح داده است. عدول از ساز کار معرفتی تاریخ با سیاق سنتی از سوی برساخت‌گرایان نیز بر اساس همین قاعده دنبال می‌شود. در این فقره، مانزلو به نحوی پسندیده اولین جرقه‌های چگونگی بهره‌گیری از نظریه و چارچوب تعریف‌شده یا همانا قوانین فراگیر را در پژوهش‌های تاریخی بررسی کرده و سهم مکاتبی چون: آنال، مدرنیزاسیون، مکتب نوین اقتصادی، مارکسیست (اعم از کلاسیک‌ها و نومارکسیست‌ها، مارکسیست‌های فرهنگی) و جامعه‌شناسان تاریخی را به‌عنوان نگرش‌های برساختی تاریخ برجسته کرده است.

۳. نقطه قوت دیگر کتاب شرح مکاتب تأثیرگذاری است که زمینه‌ساز قوت گرفتن رهیافت‌های برساختی و در پی آن واساختی تاریخ است. در این میان به نحوی مختصر سیر تکوین و تحول ساختارگرایی و پساساختارگرایی و تاریخ‌گرایی نو را شرح داده و به اقتضای مباحث، تجربه‌گرایی نو و چرخش زبانی و روایی ... را نیز تشریح کرده است. مانزولو، پست‌مدرنیسم را منظر یا موضع شناختی مشخصاً جدیدی نمی‌بیند که در برابر دیگر مواضع یا مناظر قبلی بایستد، بلکه وضعیت معاصر تغییر یافته‌ای می‌داند که ذیل آن شناخت حاصل می‌شود. در این موضع معاصر، یقین‌های دیرپای مدرنیستی نسبت به حقیقت تاریخی و عینیت روش شناختی آن به چالش می‌افتند و تاریخ نوشته‌شده و معنای مستخرج از گذشته و مدارک مربوط بدان، از حیث منظر و موضع کنونی مفهوم پیدا می‌کند. مانزولو معتقد است که تاریخ در مبنایی‌ترین سطحش بایست از نو ارزیابی شود و هم روش تاریخ و هم تبیین آن در برداشت‌های مدرنیستی موردنقد و نظر قرار گیرد. در نظرگاه وی، تاریخ تنها نوعی فعالیت تجربه‌گرایانه عینیت یافته نیست، بلکه خلق و تحمیل نوعی صورت روایی از جانب مورخان (تاریخ‌شناسان) است. به عبارتی مورخان همیشه داستان‌های خاص خود را بر مدارک برجامانده از گذشته تحمیل می‌کنند. از این رو، تاریخ‌شناسی هیچ زمان عینیتی که تجربه‌گرایان مدعی آن هستند ندارد. از همان آغاز، هم مدارک، به عنوان ابزارهای درک گذشته، صورت روایی و برداشت تحمیلی مورخان (هم عصر وقایع) دارند و هم ارتباط تاریخ‌شناسان با این مدارک و معنایی که از آن استخراج می‌کنند ماهیت و صورت روایی دارد. بنابراین، هم گذشته و هم شناخت درباره گذشته به‌مثابه مقوله‌ای متجلی در روایت توصیف می‌شود.

۴. چنان‌که ذکر شد، یادداشت مترجم بر کتاب و شرح و بسط محتوا و به خصوص تشریح مفاهیم سه‌گانه پرکاربرد کتاب نیز نقطه قوتی قابل‌ملاحظه است که جای تحسین دارد.

۲.۴ نقاط ضعف

اگر این نظرگاه معمول در ترجمه کتب دارای محتوا و ماهیت نظری را لحاظ کنیم که برگردان فارسی بسیاری از کتب تاندازه‌ای خواننده فارسی‌زبان را به‌زحمت می‌اندازد و این مهم را نیز بدان بیفزاییم که آشنایی با مباحث و نگرش‌های پسامدرنی به تاریخ، حسب ملاحظات خاص پروژه پست‌مدرن و خصلت سیلانی و جریان‌ی آن با سختی‌هایی در فهم

همراه است؛ فهم مطالب کتاب مانزلو، برای متخصصان علاقه‌مند به رهیافت‌های نوین تاریخ‌شناسی - به شرطی که با دقت و حوصله لازم مطالعه شود - چندان مشکل نیست. متنها تألیف چنین کتابی از سوی نویسنده‌ای که چند کتاب دیگر نیز در همین حوزه نوشته است برای خواننده‌ای که دیگر کتب وی را نخوانده است این مشکل را با خود دارد که در بسیاری مواقع با اشاره‌ای گذرا به اندیشه‌ها، جریان‌ها و مکاتبی که ممکن است در دیگر کتب خویش آن‌ها را شرح مبسوط داده است، مواجه شود و او را به تأسف از حیث فقدان مطالب مبسوط در این مباحث وادارد. نکته دیگر این است که مؤلف در هنگام شرح هرگونه نظرگاه و ساختی، نخست به شرح نگرش‌های بازساخت‌گرایانه می‌پردازد و لذا میزان تکرار و پردازش این دسته از مباحث زیاد می‌شود. به اقتضای هر مبحثی که مؤلف در پی بیان آن است ابتدا گریزی به دیدگاه‌های بازساخت‌گرایانه می‌زند و آنگاه به طرح نگاه و ساختی می‌پردازد. این تکرارهای مدام بعضاً خواننده را دچار سردرگمی می‌کند، و از این جهت که تکرارهای مذکور با بیان‌های متفاوت طرح و ترجمه شده است، سردرگمی مذکور بیشتر می‌گردد.

در شرح دیدگاه‌های وایت و رویکرد مجازی و بلاغی وی، شرح چهارگونه رخدادگویی موردنظر او درباره‌ی قصه و داستان و تعمیم آن‌ها به تاریخ، به‌عنوان گرانگه نظریه وایت، توضیحات کتاب بسیار مختصر و گذراست. مانزلو حتی از ارائه یک مثال درباره چگونگی فهم تاریخ در این قالب مجازی عدول می‌کند. ماهیت قراردادی و سیال فهم تاریخ و کارآمدی برداشت تاریخ‌شناسان از حیث فهم متکثر و کارآمدتری که ارائه می‌دهد و لذا مخاطب تاریخ را با افق‌های تفسیری متفاوت مواجه می‌کند در جای خود بسیار جالب و تا حدی قابل‌پذیرش می‌نماید. اما این که از همان آغاز ماهیت تاریخ را چونان زبان سیال و فاقد هرگونه ثباتی در رسیدن به فهم لحاظ کنیم و به‌اصطلاح برای تاریخ‌شناسان (با همه محدودیت‌های روشی و معرفتی) خلاقیت و قدرت ابداع قائل شویم، اگر نه به قلب تاریخ اما به دخل و تصرف بی‌حد و حصر در تاریخ و تاریخ‌شناسی می‌انجامد. به هر ترتیب، باید در نظر داشته باشیم که با هر میزان از اغماض علمی، تاریخ قصه و داستان نیست تا بتوان آن را به‌طور مطلق در قالب کنایه، استعاره و دیگر آرایه‌های ادبی عرضه کرد. هم‌چنان‌که تأثیر شرایط و ساختار جامعه و به‌ویژه تقیدات ایدئولوژیک در بینش تاریخی و به‌تبع آن فهم تاریخی محقق اثر می‌گذارد، ابزار و آرایه‌های ادبی نیز در نوشتن تاریخ و نحوه گزارش فهم تاریخی اثرگذار است. با این حال، به نظر نمی‌رسد که

تأثیر‌گذاری‌های این‌چنینی بتواند جواز یکسان قلمداد کردن تاریخ و ادبیات در معنای مجازگونه آن باشد. مجازبندی موردنظر وایت که متأسفانه مانزلو بسیار اندک آن را توضیح می‌دهد اگر بدین معنا باشد که حاصل فهم و گزارش مورخ یا تاریخ‌شناس می‌تواند صورتی شبیه به هجو، تراژدی، کمیک و رومانس باشد را می‌توان پذیرفت اما الزام در پذیرفتن نسبت و مطابقت صورت با محتوا و آنگاه مربوط کردن نسبت و مطابقت مذکور به خلاقیت و میزان ابتکار تاریخ‌شناس، هنگامی‌که به غیرمعمول دیدن گذشته و ارائه تفسیری کاملاً متفاوت با دیگر تاریخ‌شناسان متخصص باشد، پذیرفتنی نشان نمی‌دهد.

نگاه کاملاً سلبی مانزلو به رویکرد بازساختی، با همه گذشته‌گرایی آن نیز چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. با هر تعبیری، بخش مهمی از دانش تاریخ، مبتنی بر وقایع مرتبط با موضوع، و جوه هستی‌شناسانه و آنچه مربوط به گذشته است، حاصل می‌شود. شناخت این وجه از تاریخ و وجه اکتشافی آن بسیار مهم است و بدون اعتنا بدان، معرفت تاریخی ساز کار صحیح نخواهد داشت. تاریخ‌شناسی هر موضوعی تلفیقی از کشف و ارزیابی و تبیین و تفسیر است. بی‌تردید مرحله کشف و تبیین موضوعات در پرتو رویکرد بازساختی دقیق‌تر و مطمئن‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین، نقد سلبی بازساخت، بی‌اعتنا به جوه مثبت و کارآمدی آن در شناخت وجه اکتشافی تحقیق در تاریخ، تا حدی افراطی به نظر می‌رسد (ر.ک: پارکر، ۱۳۸۶: ۱۸۶-۱۹۷؛ نبوی، ۱۳۸۹: ۲۰۳-۲۰۵). کمااینکه خود مانزلو نیز از بازساخت‌گرایان معتدل یاد می‌کند و در مواردی دیدگاه‌های مطابق با نگرش خود از سوی آن‌ها را تأیید می‌نماید. در همین جهت، به نظر می‌رسد اگر مجموع مباحث مانزلو بدین سمت رهنمون می‌شد که رهیافت‌های سه‌گانه را در خدمت یکدیگر بکار می‌گرفت و در تحقق فهم تاریخی جایگاه هر یک را کارآمد نشان می‌داد، حاصل کار وی مؤثرتر و کاربردی‌تر نشان می‌داد.

دقت زیاد و بعضاً وفاداری بیش‌ازحد مترجم به متن، مفاهیم و اصطلاحات زبانی کتاب نیز نکته‌ای است که می‌توان بدین وجه تکراری برخی از مباحث کتاب افزود. به‌نظر می‌رسد که مترجم با همه توانایی‌های خویش می‌توانست کتاب را به شیوه‌ای آسان‌تر و فهمی‌بومی‌تر به فارسی برگرداند و امکان استفاده مطلوب‌تری از مطالب آن را فراهم آورد.

۵. نتیجه‌گیری

شأن معرفتی تاریخ و شرایط هستی‌شناسانه موضوعی که بدان تاریخ اطلاق شود، همین‌طور نسبت میان هستی و معرفت مذکور به‌عنوان شناخت و متعلق شناخت، بحث درازدانی در فلسفه علم تاریخ است که در حفاصل مدرنیسم تا پسامدرن مورد اهتمام شایسته‌ای بوده است. تاریخ‌شناسی جریان پرتاملی است که در پرتو دگرگونی‌های روشی-معرفتی قرون جدید روبه‌رشد نهاده و در قرون معاصر به کمال رسیده است. دیدگاه‌ها و مکاتب مختلفی علمی و فلسفی، مستقیم یا غیرمستقیم به تاریخ و تاریخ‌شناسی نظر داشته و دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرون ۱۹ و ۲۰ نیز نظر داشت مذکور را تشدید کرده است. صرف‌نظر از کارکردهای معرفت‌تاریخی و ماهیت کارآمدی آن برای جوامع که با دگرگونی‌های ساختاری و وضع موجود جوامع در ارتباط است، ساز کار علمی و ماهیت‌تکوین و تحول آن نیز مسئله‌ای جدی به‌شمار می‌رود که افق‌های مدرنیستی و پسامدرن، ساز کار مذکور را حسب ملاحظات و شرایط مقتضی، متفاوت شرح و بسط کرده‌اند. چنان‌که مانولو به‌عنوان تاریخ‌شناسی پست‌مدرن در «واساخت تاریخ» نشان داده است، عمده‌ریافت‌های مدرنیستی در ذیل دو رویکرد مطرح بازساختی و برساختی، در امتدادی تجربه‌گرایانه (و البته روش متفاوت برساختی‌ها در رخدادهایی و ارائه تبیین‌های مبتنی بر الگوهای عام) جهت یافته است.

در مقابل، رویکرد «واساختی» با نگرشی هر چه بیشتر کیفی، قراردادی، مجازی و زبانی، تقویم تاریخ و معرفت‌تاریخی را لحاظ می‌کند. درحالی‌که رویکرد برساختی، زمینه‌های عدول از مشی‌سنتی و تجربه‌گرایی رخداد محور متکی به کشف و شناخت رخداد‌های یکتا و غایتمند تاریخ را هموار کرد، تحولات زبانی و ادبی دهه‌های پایانی قرن ۲۰، موجبات هر چه بیش‌تر کیفی شدن رخداد‌گویی‌های تاریخ‌شناسانه را فراهم آورد. دستاورد کیفی اخیر چه در چهارچوب مجازبندی و دستگاه عاریتی «وایت» که مستغرق در ایدئولوژی‌ها و حاصل تلاقی گذشته‌بودگی و اکنون‌بودگی متنی شده مورخان و تاریخ‌شناسان قرار دارد و چه در پرتو نظام معرفتی تنیده با مناسبات قدرت در نگاه «فوکو»، فهم تاریخ را در قالب روایت و زبان، ماهیتی سیال و متکثر می‌بخشد و باور به گسست و عدم استمرار در نیل بدان را مسئله‌ای طبیعی قلمداد می‌کند.

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۸۶). رساله تاریخ، تهران: نشر مرکز.
- برک، پیترو (۱۳۸۱). تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران: دانشگاه تهران.
- پارکر، جان (۱۳۸۶). ساخت یابی، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- پیران، پرویز (۱۳۷۲). «مفهوم تام و تمام انسان: نگاهی به دیدگاه تاریخ‌نگاری آنال»، در: فرنان برودل، سرمایه‌داری و حیات مادی، ۱۴۰۰-۱۸۰۰، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر نی.
- دری، ویلیام. هـ (۱۳۷۹). «تبیین و فهم در تاریخ»، ترجمه مسعود صادقی، متین، ش ۶/۵.
- دو سوسور، فردیناند (۱۳۷۸). دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۱). فلسفه انتقادی تاریخ، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۴). «رویکرد میان‌رشته‌ای و معاصریت فهم تاریخی»، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی ضرورت گفتگو در علوم انسانی، مطالعات میان رشته‌ای، تهران: دانشگاه خوارزمی، ۱۳۹۴.
- شاله، فیلیسین (۱۳۷۸). فلسفه علمی یا شناخت روش علوم، ترجمه یحیی مهدوی، چ ۵، تهران: دانشگاه تهران.
- شرت، ایون (۱۳۷۹). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹). دریدا و متافیزیک حضور، تهران: هرمس.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰). گفت‌وگو و جامعه، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). «نیچه، تبارشناسی، تاریخ»، در: لارنس کهن، از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه گروه مترجمان، چ ۷، تهران: نشر نی.
- کار، ادوارد، هالت (۱۳۷۸). تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی، تهران: سعادت.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴). واساخت تاریخ، ترجمه مجید مرادی سه‌دهی، تهران: پژوهشگاه تاریخ اسلام.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۶). تاریخ به روایت فلسفه، از هرودت تا آلن بدیو، قم: انتشارات لوگوس.
- منوچهری، عباس و دیگران (۱۳۸۷). رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۹). مبانی منطق و روش‌شناسی، چ ۲، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- همپل، کارل. جی (۱۳۸۰). فلسفه علوم طبیعی، ترجمه حسین معصومی همدانی، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.